

# The Application of James Rosenau's Theory of Continuity in the Analysis of Regionalism in the Second Pahlavi Regime<sup>1</sup>

Hossein Hassan Pour Dehnavi<sup>1</sup>, Ahoura Rahbar<sup>2</sup>, Ahmad Bakhshi<sup>3</sup>, Ali Momammadzadeh<sup>4</sup>

<sup>1</sup>PhD Student, Department of Political Science, Neishabour Branch, Islamic Azad University, Neishabour, Iran. yasean1360@gmail.com

<sup>2</sup>Assistant Professor, Department of Political Science, Neishabour Branch, Islamic Azad University, Neishabour, Iran (**Corresponding Author**). rahbar22@gmail.com

<sup>3</sup>Associate Professor, Department of Political Science, Birjand University, Birjand, Iran. bakhshi@birjand.ac.ir

<sup>4</sup>Assistant Professor, Department of Political Science, Shahroud Branch, Islamic Azad University, Shahroud, Iran. a.mohammadzadeh75@gmail.com

## Abstract

The purpose of the present study is to review Iran's regionalism in the second Pahlavi regime based on James Rosenau's theoretical approach by using its variables including decision making personality, role, government, community, and international system. The method of study is descriptive analysis and the results showed that the two variables of international system and decision making personality are the most important variables effective on the process of foreign policy and Iran's regionalism in that time period. Iran's regionalist politics in the second Pahlavi regime have been in line with power structure in the international system and based on national interests. Furthermore, Iran in that period, under the influence of bipolar structure and cold war and based on Mohammad Reza Shah's temperament and personality as the most important person in decision making and implementation of foreign policy demanded superiority and authority in the region.

**Keywords:** Foreign Policy, Regionalism, Theory of Continuity, International System, Second Pahlavi, James Rosenau.

I. Received: 2021-02-20 ; Revision: 2021-04-04 ; Accepted: 2021-05-10

© the authors <http://se.journal.qom-iau.ac.ir/>

Publisher: Qom Islamic Azad University



## کاربست نظریه پیوستگی جیمز روزنا در تحلیل سیاست منطقه‌گرایی دوره پهلوی دوم<sup>۱</sup>

حسین حسن‌پور دهنوی<sup>۱</sup>، اهورا راهبر<sup>۲</sup>، احمد بخشی<sup>۳</sup>، علی محمدزاده<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.

yasean1360@gmail.com

<sup>۲</sup> استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران (نویسنده مسئول).

ahoura.rahbar22@gmail.com

<sup>۳</sup> دانشیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران. bakhshi@birjand.ac.ir

<sup>۴</sup> استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران.

a.mohammadzadeh75@gmail.com

### چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی منطقه‌گرایی ایران در دوره پهلوی دوم بر اساس رویکرد نظری جیمز روزنا و استفاده از متغیرهای شخصیت تصمیم‌گیرنده، نقش، حکومت، جامعه و متغیر نظام بین‌الملل است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که دو متغیر نظام بین‌الملل و شخصیت تصمیم‌گیرنده مهم‌ترین متغیرهای تأثیرگذار بر روند سیاست خارجی و منطقه‌گرایی ایران در این دوره بوده‌اند. سیاست منطقه‌گرایی ایران در دوره پهلوی دوم، همسو با ساختار قدرت در نظام بین‌الملل و بر اساس خوانش منافع ملی صورت گرفته است. ضمن اینکه ایران در این دوره، متأثر از ساختار نظام دو قطبی و جنگ سرد، همچنین بر اساس روحیات و شخصیت محمدرضا شاه، به عنوان مهم‌ترین فرد در تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی، خواهان کسب برتری و سرکردگی در منطقه بوده است.

**کلیدواژه‌ها:** سیاست خارجی، منطقه‌گرایی، نظریه پیوستگی، نظام بین‌الملل، پهلوی دوم، جیمز روزنا.

۱. استناد به این مقاله: حسن‌پور دهنوی، حسین؛ راهبر، اهورا؛ بخشی، احمد؛ محمدزاده، علی (۱۴۰۱). کاربست نظریه پیوستگی

جیمز روزنا در تحلیل سیاست منطقه‌گرایی دوره پهلوی دوم. سپهر سیاست، ۹(۳۱)، ص ۶۹-۹۰.

DOI: 10.22034/sej.2021.1924054.1305

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۲؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۰/۰۱/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۰

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

## ۱. مقدمه

به طور کلی می‌توان گفت سیاست خارجی عرصه‌ای است که در چارچوب آن کشورها نسبت به پیگیری و تعقیب منافع ملی خود در فراسوی مرزهای سرزمینی‌شان مبادرت می‌ورزند. لذا، اصل منافع ملی، راهنمای عمل دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی است (Frankel, 1973, P.105). منافع ملی کشورها نسبت به یکدیگر در وضعیت‌های گوناگون (منافع مشترک، منافع موازی، منافع اختلاف‌زا و منافع متعارض) قرار دارد (علی بابایی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۴). با توجه به اینکه منافع ملی یک کشور در ارتباط با دیگر کشورها در کدام یک از وضعیت‌های چهارگانه مذکور قرار گیرد، ماهیت سیاست خارجی کشور و نوع جهت‌گیری آن مشخص می‌گردد. در وضعیت منافع مشترک، کشورها به سمت همکاری و همگرایی با یکدیگر پیش می‌روند (والتر، ۱۳۹۲، ص ۸۶). لذا، نقطه عزیمت سیاست منطقه‌گرایی، وجود منافع مشترک است. این امر بدین معنا است که تا کشورهای منطقه درک و فهم متقابلی از منافع مشترک یکدیگر نداشته باشند، پیشبرد موفقیت‌آمیز سیاست منطقه‌گرایی، چندان میسر نخواهد بود.

در سیاست خارجی ایران، منطقه‌گرایی در دوره‌های تاریخی، با فراز و نشیب‌های بسیاری همراه بوده است. سیاست منطقه‌گرایی ایران در هر دوره تحت تأثیر عوامل و متغیرهای گوناگونی قرار داشته است. برخی از این عوامل به طور ثابت و پایدار همواره ایفای نقش نموده‌اند و برخی دیگر متناسب با شرایط و مقتضیات زمانی تغییر کرده‌اند. به نظر روزنا<sup>۱</sup> در تصمیم‌گیری سیاست خارجی، علت رفتار سیاسی حکومت‌ها به مجموعه‌ای از عوامل پنج‌گانه مربوط می‌شود: متغیر شخصیت تصمیم‌گیرنده، نقش و میزان اختیارات تصمیم‌گیرنده، متغیر دیوان‌سالاری حکومتی، متغیر جامعه و متغیر نظام بین‌الملل. بدین ترتیب می‌توان مؤلفه‌های تأثیرگذار بر سیاست خارجی و به تبع آن سیاست منطقه‌گرایی در ایران را در دوره‌های مختلف با رویکرد نظری روزنا مورد مطالعه و مقایسه قرار داد.

در پژوهش حاضر تلاش بر این است که رهیافت منطقه‌گرایی ایران در دوره محمدرضا شاه پهلوی براساس رویکرد نظری جیمز روزنا ارزیابی گردد. در این راستا، سوال اصلی این است که رویکرد منطقه‌گرایی در دوره پهلوی دوم، بر پایه نظریه جیمز روزنا چگونه قابل تحلیل است؟ پژوهش بر این فرضیه استوار است که سیاست منطقه‌گرایی ایران در دوره پهلوی دوم، همسو با ساختار قدرت در نظام بین‌الملل و براساس خوانش منافع ملی صورت پذیرفته است. در این راستا،

دو متغیر نظام بین‌الملل و شخصیت تصمیم‌گیرنده، بیشترین تأثیر را بر روند منطقه‌گرایی ایران در این دوره داشته است.

## ۲. چارچوب نظری

مدل پیوستگی روزنا در واقع به عنوان رهیافت تلفیقی و یا میان‌برد در تحلیل سیاست خارجی کشورها شناخته می‌شود. وی در بررسی سیاست خارجی کشورها به پنج متغیر توجه دارد:

**الف) متغیر فرد:** شامل همه جنبه‌های تصمیم‌گیرنده، یعنی ارزش‌ها، استعدادها و تجربه‌های پیشین او می‌شود و گزینه‌های سیاست خارجی و یا رفتاری‌اش را از دیگر تصمیم‌گیرندگان متمایز می‌کند.

**ب) متغیر نقش:** از نقشی که تصمیم‌گیرنده ایفا می‌کند، ناشی می‌شود، بدون توجه به خصوصیات شخصیتی ایفاکنندگان نقش.

**ج) متغیر حکومت:** به ابعادی از ساختار حکومتی اشاره دارد که انتخاب‌های سیاست خارجی را توسط تصمیم‌گیرنده محدود و یا تقویت می‌کند و به طور کلی بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد.

**د) متغیر جامعه:** به آن دسته از جنبه‌های غیر حکومتی یک جامعه اشاره دارد که بر رفتار خارجی کشورها تأثیر می‌گذارد. جهت‌گیری‌های ارزشی جامعه، میزان وحدت ملی و میزان صنعتی شدن متغیرهایی هستند که در تعیین محتوای آرمان‌ها و سیاست‌های خارجی یک کشور مشارکت دارند.

**ه) متغیر محیطی:** ابعاد غیر انسانی محیط خارجی یک جامعه یا هرگونه کنش‌های اتخاذ شده در خارج را در بر می‌گیرد که بر شکل‌گیری سیاست‌ها و خط‌مشی‌های یک کشور تأثیرگذار است (Rosenau, 1971, P.109).

بر این مبنای، در ادامه سیاست منطقه‌گرایی در دوره پهلوی دوم براساس متغیرهای پنج‌گانه جیمز روزنا مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

## ۳. سیاست منطقه‌گرایی ایران در عصر پهلوی دوم

در این بخش با ارائه مثال‌هایی از روند منطقه‌گرایی در دوره پهلوی دوم، نقش هر یک از متغیرهای پنج‌گانه و میزان تأثیر هر کدام در این روند، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در این راستا، مهم‌ترین موارد سیاست منطقه‌گرایی ایران در این دوره، از جمله تلاش رژیم شاه برای به دست گرفتن نقش ژاندارم منطقه‌ای، سیاست ایران در مورد بحرین که تابعی از نقش ژاندارم منطقه‌ای ایران بود، و در پایان نیز پیوستن ایران به پیمان بغداد که نمودی از تلاش‌های ایران برای ایفای سیاست منطقه‌گرایی در این دوره است، بر مبنای متغیرهای پنج‌گانه روزنا تحلیل می‌شود.

### ۳-۱. نقش شخصیت و عوامل فردی در سیاست خارجی

از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷ تمام تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور تحت تاثیر سیاست‌های محمدرضا شاه و شخصیت وی بوده است (فراهانی، ۱۳۸۴، ص ۷۰۳). روابط و مناسبات ایران با کشورهای منطقه نیز متأثر از باورها و برداشت‌های وی بوده است. در کتاب پاسخ به تاریخ محمدرضا شاه آمده است: «هدف اساسی سیاست خارجی من، داشتن روابط حسن همجواری با کشورهایی بود که در گرداگرد ما واقع بودند». در همین راستا می‌توان به حل و فصل اختلافات دیرینه ایران و عراق بر سر مسأله شط العرب (اروند رود) براساس موافقتنامه الجزایر و همچنین کمک‌های اقتصادی ایران به افغانستان در زمان حکومت محمد ظاهر شاه و نیز پس از سقوط حکومت وی در سال ۱۹۷۳م (۱۳۵۲) و حکومت ژنرال داوودخان اشاره کرد (پهلوی، ۱۳۸۷، ص ۲۷۱-۲۶۸).

محمدرضا شاه دوران کودکی را در فضایی که دیکتاتوری بر آن حاکم بود گذراند و از منظر روان‌شناختی، کودکانی که در محیط دیکتاتوری پرورش می‌یابند، در ظاهر حالت تسلیم و اطاعت از خود نشان می‌دهند، ولی در واقع دچار هیجان و اضطراب هستند. این کودکان چون افکار و عقاید خاصی را بدون چون و چرا پذیرفته‌اند، افرادی متعصب بار می‌آیند. محمدرضا شاه پهلوی در وضع مشابهی زندگی کرد و بزرگ شدن در این محیط تأثیرات گوناگونی بر وی گذاشت. در برابر دیگران به جستجوی برتری طلبی برآمد و این رفتار را به شکل‌های مختلف از خود بروز داد. الگوی تربیتی رضاخان باعث شد که او با زبردست خشن و بی‌رحم باشد و به بالا دست کاملاً تمکین کند، چنان که با انگلیس و امریکا در تمام دوره سلطنتش چنین بود (طاهری، ۱۳۸۹، ص ۷۱). در بُعد روانی، محمدرضا شاه فردی بدون اعتماد به نفس و بی‌اعتماد به اطرافیان و ذاتاً ترسو بود. او در وضعیتی به قدرت رسید که ایران تحت اشغال نیروهای متفق بود و ارتش در مقابله با آنها فروپاشیده بود (عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۸۷، ص ۱۴۹). زونیس<sup>۱</sup> معتقد است بیماری شخصی، جدایی اجباری از مادر و خواهرها، یک پدر سخت‌گیر و سلطه‌طلب و محیطی آمیخته از تملق و چاپلوسی، موجب شد که شاه از نوعی عدم اعتماد به نفس و ترس از ناتوانی آکنده شود (زونیس، ۱۳۸۷، ص ۹۳).

اضطراب اساسی در شاه باعث پدیدار شدن یک‌سری نیازها در وی شده بود. مهم‌ترین این

نیازها نیاز به محبت و مورد تأیید واقع شدن، داشتن قدرت، استعمار دیگران، اعتبار اجتماعی، تحسین شدن و کمال‌گرایی و انتقاد نشدن بود (طاهری، ۱۳۸۹، ص ۸۰-۷۵). خودشیفتگی و عقده خود بزرگ‌بینی ناشی از خشونت و تحقیرهای گذشته در تمام دوران زندگی وی مشهود است. این مسئله در مواردی از جمله جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، ژاندارم منطقه، افزایش قدرت نظامی و تملق اطرافیان نمود یافت (طاهری، ۱۳۸۹، ص ۸۴). بنابراین، برای اینکه بتوان شخصیت یک رهبر سیاسی را تحلیل کرد، باید به سراغ زمینه‌های ایجاد شخصیت وی رفت. تصمیم‌های سیاست خارجی به ویژه در کشورهایی که شخصیت‌محور هستند، به طور عمده ناشی از ویژگی‌های شخصیتی رهبران است (رحمانی و رسولی‌فر، ۱۳۹۵، ص ۱۳).

### ۳-۲. نقش و میزان اختیارات تصمیم‌گیرنده

در مورد متغیر نقش و میزان اختیارات تصمیم‌گیرنده، در ابتدا باید به نقش شاهنشاه که بالاترین نقش در دوره پهلوی بوده، اشاره کرد. در واقع اهمیت برداشت‌ها و دیدگاه‌های محمدرضا شاه در بررسی سیاست خارجی ایران به واسطه نقش برجسته‌ای است که در نظام سیاسی ایران بر عهده داشت. در قانون اساسی سال ۱۲۸۵ شمسی، شاه شخص اول مملکت تلقی می‌گردید و احکام و فرامین او، قانون محسوب می‌شد و او هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال مردم و مجلس نداشت (عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۸۷، ص ۱۵۰). در مرتبه دوم نخست‌وزیر قرار داشت که در واقع در مقابل محمدرضا شاه عنصری بی‌اراده تلقی می‌گردید. محمدرضا شاه سعی می‌کرد نخست‌وزیرانی انتخاب کند که مطیع امر او باشند. ویژگی‌های شخصیتی وی باعث شده بود که از حضور افراد قدرتمند و مستقل در نقش‌های حساس جلوگیری به عمل آورد و در مقابل افراد سست عنصر که در هر وضعیتی او را تأیید کنند و به تملق و تحسین او پردازند را مجری امور گرداند (عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۸۷، ص ۱۴۹).

به طور کلی بررسی تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی ایران در دوره سلطنت پهلوی دوم، حاکی از نقش برجسته و مسلط فرد پادشاه در تصمیم‌گیری و سیاست داخلی و خارجی است. محمدرضا شاه اگرچه در بحبوحه جنگ جهانی دوم به قدرت رسید، اما تنها از سال ۱۳۳۲ بود که اداره امور دولت را شخصاً در اختیار گرفت (Mousavi, 2007, P.44). بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، شاه قدرت خود را تثبیت کرد و کنترل مستقیم سیاست خارجی، نظامی و اقتصادی را شخصاً در اختیار گرفت (آبراهامیان، ۱۳۸۷، ص ۵۱۵). به قول اسدالله علم در کتاب «یادداشت‌های علم»، در

واپسین سال‌های دهه ۱۳۴۰، زمانی که شاه به اوج قدرت رسید و یگانه‌تاز میدان شد، علاوه بر ارتش، در سه زمینه دیگر نیز مداخله می‌کرد: سیاست اقتصادی- اجتماعی، سیاست خارجی و تبلیغات (علم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶۱). هوشنگ مهدوی هم در کتاب «در حاشیه سیاست خارجی: از دوران نهضت ملی تا انقلاب» می‌نویسد: «پس از کودتا تا چند سال وزیران خارجه استخوان‌داری مانند عبدالله انتظام، دکتر علیقلی اردلان و علی اصغر حکمت در مصدر کار بودند، ولی شاه می‌خواست خودش سیاست خارجی را در دست بگیرد» (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۸، ص ۹۹). بنابراین، می‌توان در مورد متغیر نقش و میزان اختیارات تصمیم‌گیرنده این‌گونه نتیجه گرفت که در دوره پهلوی، شاه مهم‌ترین نقش را در تصمیم‌گیری سیاست خارجی داشته و سایر نقش‌ها از قبیل نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه، فرماندهان نیروهای نظامی و غیره، بیشتر مجری اوامر شاه بوده‌اند و در فرآیند تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی از خود نقش مستقلی ایفا ننموده‌اند.

### ۳-۳. متغیر دیوان‌سالاری حکومتی

متغیر دیوان‌سالاری حکومتی به جوانب ساختاری دولتی اطلاق می‌شود. در کشورهای دموکراتیک، ساختارهای تصمیم‌گیری کاملاً نهادینه و قانونی می‌باشد و از ویژگی‌هایی چون قاعده‌مندی در تصمیم‌سازی، شفافیت، عدم انحصار تصمیم‌سازی در دست افرادی مشخص و محدود برخوردار است، اما در مقابل، در کشورهای غیر دموکراتیک، کاملاً عکس این قضیه وجود دارد و تصمیمات در غیاب نهادهای جا افتاده قانونی و مشخص توسط افراد تصمیم‌گیرنده اتخاذ می‌شود (رسولی ثانی‌آبادی، ۱۳۹۵، ص ۷۹). در هر صورت متغیر حکومتی بر تأثیر بروکراسی و نهادهای موجود در جامعه، از جمله قوای سه‌گانه و سایر نهادها بر سیاست خارجی حکایت دارد. به طور کلی، در فرآیند سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی قبل از دوره پهلوی دوم، گروه‌ها و طبقات متنوع‌تری حضور داشتند. علاوه بر شاه، بروکرات‌ها و زمین‌داران و برخی وزیران در این امر دخیل بودند. اما در دوره پهلوی دوم و پس از گذراندن دوره فترت ۱۳۳۲-۱۳۳۰، به موازات افزایش توانمندی شاه، قدرت نخبگان سیاسی به خاطر وابستگی فزاینده آنها به آریا مهر، کاهش می‌یابد و در این نظام، تمام قوای جامعه در راه هدف‌های نظام سلطنتی تجهیز شده و شاه مافوق قانون و طبقه می‌شود (فتح تبار فیروزجایی، ۱۳۹۴، ص ۶۵). به علت شخصی بودن قدرت و کاهش نقش نهادمندی سیاسی، عدم توجه به نخبگان فکری و انتصاب مقامات به میل شاهانه، سیاست و تصمیم‌گیری‌ها حالتی انحصاری و مسدود داشت. افزایش نقش نهاد سلطنت در تدوین

پوش سیاست داخلی و خارجی در ده سال آخر سلطنت محمدرضا شاه موجب شده بود که بسیاری از تحلیل‌گران مسائل سیاسی ایران اذعان کنند که محمدرضا تنها تصمیم‌گیرنده و تدوین‌کننده سیاست خارجی بوده و همه مراتب براساس الگوهای فکری وی تعیین شده است (فتح تبار فیروزجایی، ۱۳۹۴، ص ۶۶).

در قانون اساسی دولت شاهنشاهی اصل خاصی راجع به سیاست خارجی نیامده است. از این‌رو، باید برای بررسی نقش نهادهای حکومتی در سیاست خارجی، به دقت در اصول مختلف قانون اساسی پرداخت. طبق اصل ۲۷ متمم قانون اساسی مصوب ۱۲۸۵، قوای مملکتی به سه شعبه تقسیم می‌شوند: قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه اجرائیه. از بین این سه قوه، قوه قضائیه هیچ نقشی در سیاست خارجی نداشت. قوه مقننه نیز جز در موارد بسیار جزئی، یعنی تصویب عهدنامه‌ها، مقابله‌نامه‌ها و امتیازات تجاری، صنعتی و فلاحتی اعطایی به کارگزاران داخلی و خارجی، نقش چندانی در سیاست خارجی نداشت. تنها قوه‌ای که می‌توان گفت در سیاست خارجی می‌توانست نقش ایفا کند، قوه اجرائیه بود، که این قوه هم در اختیار پادشاه بود (عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۸۷، ص ۱۵۰). بنابراین، می‌توان گفت در دوره پهلوی علی‌رغم بروکراسی عریض و طویلی که در این دوره بنیان نهاده شده بود، متغیر دیوان‌سالارانه نقش مهمی در سیاست خارجی این دوره نداشت، زیرا شاه قدرت را شخصی کرده بود و از طریق سازمان‌های بروکراتیک حکومت نمی‌کرد.

### ۳-۴. متغیر جامعه

متغیر جامعه مجموعه جوانب غیر دولتی یک جامعه را شامل می‌شود که می‌توانند در روند اتخاذ تصمیمات سیاست خارجی دخیل باشند. مانند فرهنگ سیاسی موجود در جامعه، مذهب، ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها، گروه‌های مختلف، افکار عمومی و غیره. فرهنگ سیاسی در دوران پهلوی تحت تأثیر باستان‌گرایی افراطی، منجر به شاه‌محوری شد، به نوعی که شاه دارای فره ایزدی دانسته می‌شد. در این نوع فرهنگ، شاه پدر مردم و صاحب اختیار مُلک و ملت بود و رعیت و وظیفه‌ای جز تبعیت نداشتند. این مسئله چنان توهمی برای شاه به وجود آورده بود که وی خود را خردمندترین رئیس سیاسی نیمه دوم قرن بیستم می‌دانست. چنین فرهنگی زمینه فردی شدن حکومت را فراهم کرد (نبوی و رادفر، ۱۳۹۳، ص ۱۴۳). از مهم‌ترین ویژگی‌های فرهنگ سیاسی در دوره محمدرضا شاه پهلوی، اقتدارگرایی است. از آنجا که میان فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و ساخت سیاسی اقتدارگرا ارتباط وجود دارد، کلیه عزل و نصب‌ها حتی در جزئی‌ترین امور، با نظر شاه انجام می‌شد. حاصل



چنین سیستمی قوه مجریه بی‌اختیار، مجلسی تأییدگر و قوه قضائیه‌ای غیر مستقل بود (نوی و رادفر، ۱۳۹۳، ص ۱۴۴). تمرکز سیاست‌گذاری در رژیم و قائم بودن این سیاست‌ها به شخص شاه و ختم شدن تمام راه‌ها به وی، امکان تشکیل نهادهای تصمیم‌گیر مستقل را سلب کرده بود و مجرای نهادی که گروه‌های جامعه بتوانند از طریق آن به شکلی مؤثر بر دولت اعمال نفوذ کنند، وجود نداشت (هادیان، ۱۳۷۶، ص ۱۷۳).

### ۳-۵. متغیر محیط بین‌الملل

یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار در سیاست خارجی، نظام بین‌الملل بود که در قالب نظام دو قطبی و جنگ سرد قابل توضیح است. جنگ سرد وضعیتی است که پس از جنگ جهانی دوم بر فضای روابط بین‌الملل حاکم گردید و دو ابرقدرت شوروی و آمریکا را با دو ایدئولوژی متفاوت لیبرالیسم و کمونیسم در مقابل هم قرار داد (گلپرو و خراسانی اسمعیلی، ۱۳۹۵، ص ۱۶۳). در این نظام، شوروی در رأس قطب کمونیستی قرار داشت که شاه به شدت از آن در هراس بود و آمریکا در رأس قطب سرمایه‌داری قرار داشت. از دید شاه، تنها گزینه ممکن، توسل به ایالات متحده و کسب حمایت آن کشور بود (عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۸۷، ص ۱۵۱).

از سوی دیگر، دکترین مطرح در سیاست خارجی آمریکا، فرصتی مناسب برای توسعه و تحکیم روابط ایران و آمریکا را فراهم آورد. ایالات متحده آمریکا بازیگر اصلی صحنه سیاست ایران محسوب می‌شد (زونیس، ۱۳۷۰، ص ۶)، به طوری که کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا در سفر به ایران و دیدار با محمدرضا شاه اظهار داشت: ایران به صورت جزیره ثبات در یکی از پرآشوب‌ترین نقاط دنیا درآمده است. نظر ما در مسائل مربوط به امنیت نظامی متقابل، با هیچ کشوری به اندازه ایران همکاری‌جویانه نیست. من نسبت به هیچ رهبری مانند شاه ایران، این همه احساس حق‌شناسی عمیق و دوستی صمیمانه ندارم (شوکران، ۱۳۶۹، ص ۱۵۶). همه این عوامل خارجی نقش مهمی در شکل‌گیری سیاست خارجی و به تبع آن سیاست منطقه‌گرایی ایران در دوره پهلوی دوم ایفا کرده است.

پس از جنگ جهانی دوم، خاورمیانه در استراتژی جهانی آمریکا جایگاه خاصی کسب کرد و آمریکا در این دوره، ایران و کشورهای حوزه نفتی خلیج فارس را عرصه نفوذ خود دانست و هیچ نوع دست‌اندازی و توسعه‌طلبی شوروی در این منطقه را جایز ندانست و به شدت پاسخ داد. در این منطقه، ایران نقش درجه اول و محوری داشت. پس از جنگ جهانی دوم، ایران به سه دلیل اهمیت

و جایگاه ویژه‌ای در استراتژی منطقه‌ای آمریکا پیدا کرد:

۱) ایران مهم‌ترین حلقه در کمربند امنیتی بود که آمریکا پیرامون مناطق نفوذ شوروی ایجاد کرد که باید راه توسعه‌طلبی کمونیسم را سد می‌نمود، چرا که ایران دارای ۲۲۰۰ کیلومتر مرز مشترک با شوروی بود که حدود ۱۰۰۰ کیلومتر آن مرز آبی است. ایران باید راه دسترسی شوروی به آب‌های آزاد را سد می‌کرد.

۲) منابع عظیم نفت و گاز ایران.

۳) ایران به دلیل تسلط بر تنگه استراتژیک هرمز، راه وصول منابع عظیم نفت کشورهای حوزه خلیج فارس به آمریکا، اروپای غربی و ژاپن بود (فردوست، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۹-۵۱۷).

#### ۴. نمونه‌هایی تاریخی از منطقه‌گرایی دوره پهلوی دوم

در این قسمت، با ارائه مثال‌هایی از روند منطقه‌گرایی در این دوره، نقش هر یک از متغیرهای پنج‌گانه و میزان تأثیر هر کدام در این روند مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

##### ۴-۱. ایفای نقش ژاندارم منطقه

ایران همواره از نظر منطقه‌ای و جهانی یکی از برجسته‌ترین بازیگران بین‌المللی بوده است. به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی، کشورهای بزرگ و خارج از منطقه، همواره به ایران به عنوان کشوری مهم نگریسته‌اند (Bayar, 2019, P.37). انگلستان که سال‌ها به عنوان قدرت برتر در اکثر نقاط جهان و مخصوصاً در منطقه خاورمیانه حضور داشت، به دلایلی تصمیم بر ترک منطقه خلیج فارس گرفت.

در ژانویه ۱۹۶۸، ولسون<sup>۱</sup>، نخست‌وزیر انگلستان، عنوان نمود که دولت لندن تا سال ۱۹۷۱ نیروهای خود را از خلیج فارس خارج خواهد کرد. سخنان ولسون سیاست نوین بریتانیا در آسیا را با عنوان «استراتژی شرق سوئز» بنیان گذارد. پس از اعلام رسمی این موضوع، جهان غرب به رهبری آمریکا که خود در جنگ ویتنام درگیر و زمین‌گیر شده بودند، و از عواقب خلاء نیروهای غربی در منطقه خلیج فارس واهمه داشتند، سعی در ارائه راهکاری نمودند. بر این مبنا بود که نیکسون در سال ۱۹۶۹ دکتترین جدید ایالات متحده با عنوان «نظریه مشارکت ملی و یا نظریه جایگزینی» را اعلام کرد. مهم‌ترین مبنای فکری و اصول دکتترین وی بر موارد ذیل استوار بود:

۱) رعایت کلیه تعهدات کشورهای هم‌پیمان از سوی امریکا،  
 ۲) تأمین پوشش اتمی برای متحدان یا کشورهایی که موجودیتشان به منافع حیاتی و امنیت ملی امریکا بستگی دارد،

۳) کمک نظامی بر پایه تعهدات قبلی برای رویارویی با هرگونه تجاوز به شرط آنکه کشورهای مورد تجاوز مسئولیت اصلی دفاع را بپذیرند (چمن‌کار، ۱۳۹۱، ص ۳۷).

در واقع دکترین نیکسون اعلام می‌داشت که به دولت‌هایی که با خطر روبرو هستند، کمک خواهد کرد و ابزارهای نظامی را در اختیار آنها قرار خواهد داد، به شرط آنکه کشورهای یاد شده خواهان پذیرش مسئولیت تدارک اولیه نیروی انسانی لازم برای دفاع خودشان را داشته باشند. بر این اساس بر همکاری‌های منطقه‌ای تأکید گردید تا با پر کردن خلاء قدرت به وسیله هم‌پیمانان امریکایی، از پیامدهای منفی آن بر جهان غرب جلوگیری گردد. با این مقدمات، آموزه نیکسون بازتاب خود را بر منطقه خلیج فارس با سیاست «دو ستون» یا «دو قلو» نشان داد. براساس این سیاست، دولت شاهنشاهی ایران و پادشاهی عربستان به عنوان دو ستون اصلی و مکمل و موازی با برنامه‌های امریکا، وظیفه حراست از منافع جهان غرب و پر کردن این خلاء را در منطقه خلیج فارس و دریای عمان عهده‌دار شدند (چمن‌کار، ۱۳۸۹، ص ۵۷).

بنابراین، تأثیر دو متغیر از متغیرهای پنج‌گانه روزنا در ایفای نقش ژاندارم منطقه‌ای، به رژیم شاه نمایان می‌شود. اولین متغیر، تأثیر نظام بین‌الملل و شرایط خارجی است که برای ایفای این نقش مهیاء شد. خارج شدن نیروهای انگلستان از منطقه خلیج فارس اولین مؤلفه مربوط به تأثیر نظام بین‌الملل بر سیاست منطقه‌گرایی دولت پهلوی دوم است و مسئله بعد که هم‌زمان با اعلام خروج نیروهای انگلستان از منطقه شد، دکترین نیکسون است. تلازم اعلام خروج انگلستان از منطقه خلیج فارس با اعلام دکترین نیکسون، باعث شد که شاه از فرصت استفاده کند و با متحد شدن با ایالات متحده نیازهای تسلیحاتی خود را رفع کند.

بنابراین، سیاست خارجی ایران در این دوره تحت‌الشعاع منافع آمریکا قرار گرفت و محمدرضا شاه پهلوی که از کمونیسم هراس داشت، در جناح آمریکا قرار گرفت و سیاست خارجی ایران عملاً دنباله‌رو منافع و جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا شد (گلپرور و خراسانی اسمعیلی، ۱۳۹۵، ص ۱۶۸).

دومین متغیر مهم در این مورد به شخصیت شاه و عنصر فردی وی برمی‌گردد. همان‌طور که

عنوان شد، یکی از ویژگی‌های مهم شخصیتی شاه که ناشی از حس تحقیر و برگرفته از اختناق و استبداد دوره کودکی وی است، حس خود بزرگ‌بینی و خود شیفتگی است. برژینسکی در این باره می‌نویسد: «یک بار طی دیدار شاه از واشنگتن در نوامبر ۱۹۷۷ و بار دیگر در اواخر سال ۱۹۷۷ در تهران با شاه ملاقات کردم. در عین حال، احساس می‌کردم که دارای بیماری خود بزرگ‌پنداری است. من نمی‌دانستم بر چه مبنایی تصمیم می‌گیرد. به نظر می‌رسید که شاه از خودکامگی سستی خود خرسند است» (برژینسکی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۹). یکی از مواردی که در ایفای نقش منطقه‌ای ایران دارای اهمیت بود، همین مسئله است. در نهایت نیز ایران با استفاده از مجموعه عوامل کارآمد متعدد، به ویژه رهبری که برای اجرای چنین نقشی حتی در آن سوی مرزهای کشور خود اشتیاق وافر و جاه طلبانه‌ای داشت، به عنوان ژاندارم برتر و ممتاز منطقه انتخاب شد (چمن‌کار، ۱۳۸۹، ص ۵۷). در مورد نقش متغیرهای جامعه و میزان اختیارت نقش‌های دیگر از جمله نخست وزیر و وزیر امور خارجه و سایر مقامات رسمی دولت پهلوی نیز باید گفت با ایجاد فضای اختناق و سرکوب در داخل کشور بعد از کودتای ۲۸ مرداد، سانسور، مداخله در انتخابات، تهدید و بازداشت خودسرانه مخالفان، تأسیس ساواک در سال ۱۹۷۵ میلادی به ریاست تیمور بختیار و سرکوب شدید، هیچ فرد و یا گروهی جرأت مخالفت با سیاست‌های شاه را نداشتند. ایرانیان از ترس لو رفتن و شکنجه شدن، دیگر حتی در محافل خانوادگی از سیاست گفتگو نمی‌کردند. همچنین در فرآیند سیاست‌گذاری خارجی دخالت نداشتند. بنابراین، از اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی سیاست‌های ایران کاملاً مطابق با نظر شاه می‌چرخید (عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۸۷، ص ۱۵۲).

در ایفای نقش منطقه‌ای ژاندارم از سوی رژیم پهلوی دوم، می‌توان به دو متغیر اصلی از پنج متغیری که روزنا مطرح کرده است، اهمیت بیشتری داد. یکی متغیر نظام بین‌الملل است که مواردی مثل خروج نیروهای انگلیس از منطقه خلیج فارس، اعلام دکترین نیکسون و جو نظام دو قطبی و ترس شاه از کمونیسم را در بر می‌گیرد. دیگری ناشی از ویژگی‌های شخصیتی شاه مبنی بر احساس ترس از شوروی و نیاز به حمایت از سوی یک کشور قدرتمند حامی که ایالات متحده امریکا بود، می‌باشد. سومین ویژگی شخصیتی شاه که در این مورد تأثیرگذار است، خودشیفتگی و خود بزرگ‌بینی شاه است که احساس می‌کرد می‌باید به‌سان پادشاهان باستانی عظمت و شکوه گذشته ایران را بازسازی کند و در واقع خود را با آن پادشاهان هم‌تراز می‌دید. مجموعه این عوامل دست به دست هم داد تا در آن مقطع شاهد ایفای نقش منطقه‌ای ایران به عنوان ژاندارم منطقه

باشیم. این نقش وظایف و استلزاماتی را به ایران تحمیل می‌کرد که در مجموع سیاست منطقه‌گرایی ایران در آن مقطع ناشی از آن بود. حل و فصل اختلافات با کشورهای عرب حوزه جنوبی خلیج فارس و مسئله بحرین یکی از این موارد است که در ذیل با عنوانی جداگانه مورد بحث قرار می‌گیرد.

در واقع ایران در آغاز دهه ۱۹۷۰م بیش از پیش خود را به عنوان پیشوای منطقه می‌دید (پولاک، ۱۳۸۶، ص ۱۵۷). خصوصاً افزایش بهای نفت و ارتقاء قابل ملاحظه درآمدهای نفتی، امکان خرید تسلیحات بیشتری را برای او فراهم آورد. این عوامل او را ترغیب کرد به فکر ایفای نقش بزرگ‌تری در خاورمیانه بیافتد. شاه با اشتیاق در نقش یک ابرقدرت منطقه‌ای ایفای نقش می‌کرد و تحت پوشش دکترین نیکسون سعی داشت ثبات منطقه و تداوم رژیم‌های طرفدار غرب را تضمین نماید (زونیس، ۱۳۷۰، ص ۴۸۵).

#### ۴-۲. واگذاری بحرین

با اعلام خروج بریتانیا از منطقه خلیج فارس، برای امریکا و بریتانیا، مهم‌ترین مسئله، عدم نفوذ کمونیسم در منطقه بود. از این‌رو بلوک غرب به دنبال یافتن جایگزینی مطمئن برای انگلستان در منطقه بود. خروج بریتانیا، از یک‌سو این فرصت را در اختیار ایران می‌گذاشت تا به منزله حافظ نظم منطقه‌ای، جایگزین بریتانیا شود. از سوی دیگر، ایران در مورد مالکیت بحرین، جزایر تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی، ادعای تاریخی و حل نشده‌ای داشت. دیپلماسی ایرانی در نظر داشت تا با کم‌ترین هزینه، علاوه بر الحاق سرزمین‌های از دست رفته، نقش رهبری منطقه‌ای خود را نیز به کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ بقبولاند. در واقع، نظام شناختی شخص شاه که آمیزه‌ای از خودشیفتگی و پارانوئید بود، ایجاب می‌کرد که هم برای خود امنیت بیشتری پدید آورد، و هم از تقابل با قدرت‌های بزرگ پرهیز کند و هم شرایطی پدید آورد که به منزله ژاندارم منطقه، سد نفوذی در برابر اتحاد شوروی ایجاد کند و نقش محوری در منطقه خلیج فارس داشته باشد (سلیمی و موسوی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۱۵۳).

شاه که خلیج فارس را منطقه حیاتی خود می‌دانست، با قاطعیت اعلام کرد خلاء قدرت در خلیج فارس نباید توسط قدرت خارجی دیگری پر شود و کشورهای منطقه خود باید این خلاء را پر کنند. شاه جاه‌طلبی خود را نزد کشورهای منطقه پنهان می‌کرد و به‌رغم سوءظنی که به آنها داشت، این نکته را درک کرده بود که باید با آنها کنار بیاید و منزوی کردن آنها برای ایران بسیار پر

هزینه خواهد بود (سلیمی و موسوی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۱۵۳). خودشیفتگی و عظمت‌طلبی در نظام شناختی شاه، او را تشویق می‌کرد تا برای نقش‌آفرینی بی‌رقیب ارتش ایران در حافظت از منطقه، سرمایه‌گذاری زیادی انجام دهد. از آنجا که تحقق این خواسته برای شاه بسیار پر هزینه بود، وی در یک تحلیل عقلایی تلاش کرد تا با کم‌ترین هزینه، همراهی امریکا، بریتانیا، کویت و عربستان را برای ژاندارمی خود در منطقه به دست آورد. تصمیم شاه برای واگذاری مسالمت‌آمیز بحرین به اعراب به منظور تثبیت ژاندارمی کشورش در منطقه و بازپس‌گیری جزایر استراتژیک ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک، نشانه محاسبه عقلایی او در این برهه از تاریخ است. تداوم ادعای ارضی ایران بر بحرین و رهبری منطقه‌ای شاه مانع‌الجمع بودند و شاه نمی‌توانست با وجود اختلاف ارضی، با اعراب برای نقش ژاندارمی کشورش مقبولیت به دست آورد. بنابراین، در یک تحلیل عقلایی، واگذاری بحرین توسط شاه ضمن آنکه در تثبیت نقش ژاندارمی ایران مؤثر افتاد، از لحاظ روانی نیز توانست زمینه را برای بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه آماده کند. سرانجام اینکه شاه در روند واگذاری بحرین و بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه، به تنهایی تصمیم‌گیری کرد (سلیمی و موسوی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۱۵۵).

آنچه برای شاه اهمیت داشت، واگذاری آبرومندانه بحرین بود، به گونه‌ای که به تاریخ بدهکار نشود. شاه نمی‌خواست در تاریخ از او به منزله مردی یاد شود که از دعوی تاریخی کشورش به راحتی و بدون هیچ دستاوردی دست کشیده است. سرانجام نیز در ۱۴ دی ۱۳۴۷ مصادف با ۴ ژانویه ۱۹۶۹ محمدرضا شاه در یک کنفرانس مطبوعاتی در دهلی نو، در پاسخ به این سؤال خبرنگار که گرفتن و حفظ سرزمینی که مردم آن با شما مخالف هستند چه فایده‌ای خواهد داشت؟، گفت: «در سیاست، فلسفه ما این است که با اشغال سرزمین‌های دیگران از طریق زور مخالف باشیم... در هر اشغالی شما باید مراقب سلامت و امنیت نیروهای خود باشید». شاه در پاسخ به سؤال دیگری از خبرنگاران اعلام کرد: «چنانچه مردم بحرین علاقه‌مند به الحاق به کشور من نباشند، ایران ادعای ارضی خود را نسبت به این جزیره پس خواهد گرفت. ایران به اراده و خواست مردم بحرین در صورتی که مورد شناسایی بین‌المللی قرار گیرد، احترام خواهد گذاشت» (علم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۳۱). شاه حل بحرین را به حل بحران جزایر منوط کرده بود: «مادام که وضع جزایر تنب و ابوموسی روشن نشده باشد، ما نباید هیچ سازشی را بر سر مسئله بحرین بپذیریم» (علم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۸۴).

این اظهارات شاه در حقیقت متأثر از نقش جدیدی بود که قرار بود در خلیج فارس به ایران واگذار شود. ایران انتظار داشت در برابر صرف نظر کردن از حق تاریخی خود در بحرین، حاکمیت عملی خود را بر جزایر سه‌گانه از سر بگیرد، هرچند این جزایر نیز جزء ایران بود (کرنوکر، ۱۳۹۰، ص ۲۲۸). شاه اصرار داشت که مراجعه به آرای عمومی همه مردم بحرین صورت گیرد، ولی انگلستان و شیخ بحرین معتقد بودند چون بحرین تا به حال رنگ انتخابات را ندیده است، باید از تعدادی از گروه صنفی نظرخواهی شود. شاه در ابتدا این قضیه را نمی‌پذیرفت. سرانجام شاه نظر طرف مقابل را بدون آگاهی قبلی حتی یکی از وزیرانش، پذیرفت (سلیمی و موسوی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۱۵۹).

شاه حفظ بحرین را پر هزینه و تصاحب جزایر را دارای نفع استراتژیک می‌دانست. در این مورد در خاطرات احمد میرفندرسکی، آخرین وزیر امور خارجه شاه چنین آمده است: «اعلی حضرت در مورد بحرین فرمودند: بحرین که نفعش قابل توجه نیست و مرورایدش هم تمام شده است. چه اهمیتی برای ما دارد؟ گفتم اهمیت عاطفی دارد. اعلی حضرت سری تکان دادند و فرمودند: باید دید نفع استراتژیکش در چیست؟» (میرفندرسکی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۹). در واقع این متغیر نظام بین‌الملل و ویژگی‌های شخصیتی شاه بود که باعث شده بود شاه به این خواسته انگلستان تن دهد، زیرا به دست آوردن موقعیت ژاندارم در منطقه جز با حل و فصل مسالمت‌آمیز این قضیه به دست نمی‌آمد. شاه در مقابل سایر مقامات، بر استدلال‌های شخصی خود اصرار می‌ورزید و به آنها توجه چندانی نداشت. بنابراین، متغیر نقش و حکومت در مقابل متغیر شخصیت تصمیم‌گیرنده اصلی و نظام بین‌الملل در مورد مسئله بحرین بسیار کم اهمیت جلوه می‌دهند.

شاه در نهایت بدون مشاوره با کسی و بدون توجه به آرای ملت و حکومت، این مسئله را مورد تأیید و در نهایت مورد تصویب قرار داد. در مورد نقش جامعه نیز باید گفت این مسئله واکنش‌هایی را از سوی ملت برانگیخت که با آنها مقابله به عمل آمد. احزاب و جمعیت‌های سیاسی آشکارا یا مخفیانه از طریق انتشار اعلامیه و شب‌نامه‌ها مخالفت خود را با پذیرش جدایی بحرین توسط رژیم شاه ابراز می‌داشتند و آن را خیانتی جبران‌ناپذیر و نابخشودنی به کشور برشمردند. داریوش فروهر، دبیر کل حزب ملت ایران، با صدور اعلامیه‌ای، با جدایی بحرین از ایران مخالفت کرد و به اتفاق چهار تن از اعضای حزب ملت ایران دستگیر شد. وی سه سال در زندان بود (کرنوکر، ۱۳۹۰، ص ۲۳۰). نمایندگان مخالف مجلس شورای ملی نیز از سوی جناح پان‌ایرانیسم به رهبری محسن پزشکیان رهبری می‌شدند (فتح‌تبار فیروزجایی، ۱۳۹۴، ص ۷۱).

بنابراین، می‌توان گفت در مسئله بحرین نیز مانند مسئله نقش ژاندارم در منطقه، دو متغیر ویژگی‌های شخصیتی شاه و متغیر نظام بین‌الملل نسبت به سایر متغیرها، نقش بیشتری در سیاست خارجی و سیاست منطقه‌گرایی ایران در حوزه خلیج فارس داشته است. در این مورد شاه بدون اینکه صحبت‌ها و استدلال‌های سایر مقامات را در نظر گیرد، و یا اینکه به واکنش جامعه اهمیت چندانی بدهد، به ملاحظه نقش جدیدی که در منطقه می‌خواست ایفا کند، دست از ادعای تاریخی ایران بر بحرین کشید و بحرین را واگذار کرد.

#### ۴-۳. عضویت ایران در پیمان بغداد

بعد از شروع جنگ سرد و رقابت بین بلوک شرق و غرب، سیاست‌ها و دسته‌بندی‌های جدیدی در عرصه بین‌المللی شکل گرفت. آمریکا برای مقابله با توسعه‌طلبی شوروی و برای حفظ برتری خود، اقدام به ایجاد پیمان‌هایی با دیگر کشورها به ویژه در خاورمیانه نمود که در راستای سیاست «سد نفوذ» ترومن<sup>۱</sup> بود که پیمان‌هایی مثل پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، سیتو و پیمان بغداد در همین راستا ایجاد شدند. آمریکا در پی ایجاد یک کمربند امنیتی در برابر تهدیدهای شوروی بود و بعد از تأسیس ناتو<sup>۲</sup> و سیتو<sup>۳</sup>، وجود یک پیمان در منطقه خاورمیانه که به نوعی کمربند امنیتی ناتو و سیتو را به هم وصل نماید، ضروری به نظر می‌رسید که پیمان بغداد این خلاء را پر می‌کرد (میلانی، ۱۳۹۳، ص ۸۳).

پیمان بغداد ابتدا بین عراق و ترکیه و با حمایت کامل آمریکا به عنوان عضو ناظر و انگلستان در فوریه ۱۹۵۵ به امضاء رسید. در ادامه کشورهای ایران، پاکستان و انگلستان هم به آن پیوستند. ایران با پیوستن به پیمان بغداد در مهر ۱۳۳۴ هرچند از حمایت آمریکا برخوردار می‌شد، اما با مخالفت شوروی و حتی انتقاد بعضی چهره‌های داخلی روبه‌رو می‌شد. مقامات شوروی تأکید داشتند که بعد از پیوستن ایران به پیمان بغداد، نمی‌توان نسبت به ایجاد پیمان دوستی با ایران مطمئن بود و بر رابطه ایران و شوروی تأثیر منفی می‌گذارد، چرا که آنها از نفوذ بیشتر آمریکا در ایران در هراس بودند (میلانی، ۱۳۹۳، ص ۸۳).

ایران با پیوستن به پیمان بغداد، هم‌پیمانی و همراهی با بلوک غرب را پذیرفت و اولین نشانه

- 
1. Truman
  2. NATO
  3. SEATO



همبستگی نظامی میان ایران و آمریکا را باید در این پیمان جستجو نمود. ایران درصدد بود تا با گرایش به سوی غرب، از تهاجم شوروی در امان بماند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰، ص ۳۲۸). از نظر شاه امنیت ملی از امنیت داخلی جدا نبود و امنیت داخلی با امنیت نظام پادشاهی و خاندان سلطنتی به هم پیوسته بود. تهدید بالقوه و بالفعل خارجی علیه امنیت ملی ایران، دولت شوروی بود. مهم‌ترین تهدیدکننده داخلی، اخلاص‌گری‌های کمونیست‌های ضد امنیت ایران و از بُعد خارجی دولت شوروی به‌شمار می‌رفت. بنابراین، از نظر شاه اساسی‌ترین و مهم‌ترین وسیله برخورد و مقابله با این تهدید، چه داخلی و چه خارجی، پیوستن به پیمان بغداد و بهره‌مندی از توان یک قدرت برتر خارجی یعنی آمریکا بود. محمدرضا شاه به میل خود، و نه با اجبار و زور، به پیمان بغداد پیوست و به این ترتیب «سیاست بی طرفی» را طرد نمود (جعفری و یحیی‌آبادی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۷). پیمان بغداد به طور کامل جهت سیاست خارجی ایران و تبعیت آن از سیاست‌ها و برنامه‌های آمریکا در منطقه را نشان می‌دهد و باعث شد که ایران قراردادهای هنگفتی به ویژه برای خرید تسلیحات از آمریکا داشته باشد. روابط بین ایران و آمریکا به ویژه بعد از وارد شدن ایران به پیمان بغداد گسترده‌تر شد. واکنش شوروی نسبت به وارد شدن ایران به پیمان بغداد طبیعی و قابل انتظار بود. به هرحال آنها همکاری نزدیک بین ایران با قدرت‌های بلوک غرب را آن هم در یک پیمان نظامی برنمی‌تافتند (میلانی، ۱۳۹۳، ص ۸۴).

از مباحث بخش‌های قبلی می‌توان دریافت، باز هم مثل دو نمونه پیشین، شخص محمدرضا شاه و تأثیر نظام بین‌الملل در پیوستن ایران به پیمان بغداد بسیار مهم بوده‌اند. در نظام دو قطبی که بلوک شرق در مقابل بلوک غرب قرار گرفته بود، با پیوستن ایران به پیمان بغداد، رسماً در جرگه بلوک غرب قرار گرفت. یکی از مهم‌ترین این عوامل به ویژگی‌های شخصیتی شاه و وحشتی که از روسیه داشت، باز می‌گشت. البته این موضوع تا حدودی بدون دلیل نبود. رژیم شاه به شوروی به عنوان بزرگ‌ترین و فوری‌ترین تهدیدی که متوجه امنیت رژیم بود، می‌نگریست. در نتیجه، تقریباً تمامی قوای رژیم پهلوی صرف مقابله با تهدید کمونیسم می‌شد. تهدیدی که از سوی شوروی متوجه ایران بود، دو بُعد داشت، مهم‌ترین بُعد این تهدید ناشی از تضاد بین کمونیسم و نظام پادشاهی بود. ایدئولوژی کمونیسم که مبلغین اصلی آن روس‌ها بودند، به وضوح و به شدت با حکومت سلطنتی مخالفت داشت. بُعد دوم تهدیدی که از طرف شوروی منشاء می‌گرفت، متوجه تمامیت ارضی، قلمرو و جمعیت کشور بود. به عبارت دیگر، جنبه نظامی داشت (طارمی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰).

در واقع روسیه در طول تاریخ به خاک ایران چشم طمع داشته و در هر فرصتی به سرزمین ایران تجاوز کرده و معاهدات ترکمنچای و گلستان، شاهدی بر این مدعاست (Deutschmann, 2015, P.135). ایران به سبب مرز طولانی با شوروی، بخشی مهم از سیاست خارجی را طی سال‌های متمادی، مصروف امنیت کشور در برابر تحولات بالقوه مخرب همسایه شمالی کرد (اسلامی و اکبری، ۱۳۹۷، ص ۵۷). ترس از شوروی که با تشکیل حزب توده در ایران اقتدار سیاسی شاه را به چالش کشیده بود، سبب شد تا دیپلماسی شاه به سمت بلوک غرب متمایل شود (نبوی و رادفر، ۱۳۹۳، ص ۱۴۸).

به هر حال در نتیجه نظام دو قطبی و جنگ سرد، در خاورمیانه آرایش بازیگران به این صورت بود که ایران و عربستان به سمت ایالات متحده گرایش یافتند و مصر، عراق و سوریه از هم‌پیمانان شوروی بودند. همچنین شوروی در این دوره تحقق اهداف سیاست خارجی خود را از طریق حمایت از جنبش‌های کمونیستی پیش می‌برد (گلپرو و خراسانی اسمعیلی، ۱۳۹۵، ص ۱۶۴).

ایران با پیوستن به پیمان بغداد، علاوه بر مقابله با تهدید شوروی، با تهدید رژیم‌های عربی که در بلوک شرق قرار گرفته بودند نیز مقابله می‌کرد. بدین ترتیب می‌توان به نقش بارز نظام بین‌الملل در سیاست منطقه‌ای ایران در این دوره پی برد. بنابراین، به نظر می‌رسد مهم‌ترین متغیر از متغیرهایی که روزنا مورد اشاره قرار داده است، در پیوستن ایران به پیمان بغداد، متغیر نظام بین‌الملل است. در مرحله بعد این شخصیت تصمیم‌گیرنده و ویژگی‌های شخصیتی محمدرضا شاه، بخصوص ترس و واهمه‌ای که از کمونیسم داشته، می‌باشد. در مرحله بعد نقش و میزان اختیارات تصمیم‌گیرنده بوده که مهم‌ترین مقام مسئول کشور، یعنی شاهنشاه در آن قرار داشته است. البته عنوان شد که شاه به دیگر نقش‌های مسئول در حکومت بهاء نمی‌داد و نظر خود را به بقیه تحمیل می‌کرد. به عنوان مثال زمانی که در خرداد ۱۳۳۸ عبده که ریاست هیأت نمایندگان ایران را در سازمان ملل بر عهده داشت، به وزرات خارجه منصوب شد، شاه به او دستور داد: «نخستین وظیفه شما این است که شکایت ایران از تبلیغات خصمانه شوروی را در دستور کار شورای امنیت سازمان ملل قرار دهید». عبده پاسخ داد: «کاری غیر عملی است، زیرا تبلیغات مذکور صلح جهانی را به خطر نمی‌اندازد». شاه با ناراحتی گفت: «مثل اینکه شما به درستی متوجه نشدید، وزیر امور خارجه واقعی من هستم و شما فقط مجری امور خواهید بود» (عطایی و منصورى مقدم، ۱۳۸۷، ص ۱۴۸).

در مثالی دیگر، عبدالله انتظام، وزیر امور خارجه کابینه علاء، مخالف عضویت ایران در این پیمان بود. عبدالله انتظام از سیاست بی طرفی میان دو بلوک به ویژه در زمان جنگ سرد طرفداری می کرد و تا روزی که وزیر امور خارجه بود، زیر بار امضای این پیمان نرفت. انتظام استدلال می کرد که با انعقاد پیمان بغداد، همسایه شمالی را بر ضد خود تحریک می کنیم. به این ترتیب شاه او را برای مأموریتی به مراکش فرستاد تا او را از خود دور کرده باشد و بتواند با انتخاب وزیر امور خارجه جدید، دکتر علیقلی اردلان، به هدف خود دست پیدا کند. اردلان زمانی که به جای انتظام به وزارت امور خارجه منصوب شد، موافقت خود را در الحاق دولت ایران به پیمان بغداد اعلام نمود و پیمان بغداد را امضاء کرد (جعفری و یحیی آبادی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۸).

بنابراین، می توان مدعی شد که نقش اصلی را شاه در سیاست خارجی ایفا می کرد و سایر مسئولان حکومتی مجری اوامرو بودند. وضعیت جامعه نیز از این بهتر نبود. در واقع متغیر جامعه در سیاست خارجی پهلوی، و به طور خاص در پیوستن ایران به پیمان بغداد محلی از اعراب نداشت. عده ای از نمایندگان مجلس شورای ملی مخالف الحاق ایران به این پیمان بودند و پیمان نظامی بغداد را سبب فقر و بدبختی در کشور می دانستند و معتقد بودند به جای اینکه بودجه مملکت صرف امور نظامی و تسلیحاتی شود، صرف ارتقای فرهنگ و بهبود سطح زندگی و رفاه مردم شود. مردم نیز با ابراز نارضایتی و اعتراضات داخلی همراه با آیت الله کاشانی و گروه فدائیان اسلام که اعلامیه تندی علیه دولت صادر کرده بود، از دیگر مخالفان الحاق ایران به پیمان بغداد بودند (جعفری و یحیی آبادی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۸).

در بین مردم ایران این پیمان با توجه به مبارزاتی که در خلال جریان نهضت ملی نفت بر علیه انگلیس انجام شده بود، چندان خوشایند نمی نمود. آزادی خواهان و وطن پرستان این اقدام را مورد نکوهش قرار دادند. از این میان نواب صفوی و جمعیت فدائیان اسلام بودند که بلافاصله در مقابل این اقدام عکس العمل نشان دادند و فوراً نقشه قتل حسین علاء نخست وزیر وقت را پی ریزی کردند. بدین ترتیب یکی از اعضای فدائیان اسلام به نام مظفر علی ذوالقدر مأمور اجرای این نقشه شد و در روز ۲۵ آبان ۱۳۳۴ هنگامی که حسین علاء در مسجد شاه در مجلس ترحیم سید مصطفی کاشانی نماینده مجلس و فرزند آیت الله کاشانی حضور یافت، مورد سوء قصد قرار گرفت، ولی گلوله از لوله اسلحه خارج نشد و ضارب با دسته اسلحه محکم بر سر علاء کوبید و حسین علاء را به سختی از ناحیه سر مجروح ساخت. حسین علاء فردای آن روز در حالی که سرش باند پیچی بود، برای شرکت در کنفرانس پیمان بغداد عازم عراق شد (عاقلی، ۱۳۹۰، ص ۸۴۲).

## ۵. نتیجه گیری

محمدرضا شاه به شدت از شوروی و ایدئولوژی ضد سلطنت کمونیسم در هراس بود و برای تضمین امنیت، به بلوک غرب روی آورد. از طرف دیگر، در آن شرایط اتخاذ سیاست عدم تعهد و عدم وابستگی به دو بلوک، غیر ممکن می نمود، زیرا اولاً ایران موقعیت ژئوپلیتیک ویژه‌ای داشت که آن را برای ابرقدرت‌ها دارای اهمیت فراوان می ساخت، ثانیاً، ایران در همسایگی یکی از دو ابرقدرت قرار داشت که لاجرم متأثر از مسائل نظام دو قطبی بود.

سیاست منطقه‌گرایی ایران در دوره پهلوی دوم از جمله عضویت در پیمان بغداد، ایفای نقش ژاندارم منطقه و واگذاری بحرین در درجه اول، ناشی از ساختار قدرت در نظام بین الملل و دیگری روحیات محمدرضا شاه به عنوان شخص اول مملکت با توجه به نقش ویژه شاهنشاه و قدرت فوق العاده‌ای بود که در نتیجه قانون اساسی به وی واگذار شده بود. این مسائل سبب شخصی شدن قدرت در دستان محمدرضا شاه و در نتیجه عدم توجه به جامعه، حکومت و روند دیوانسالاری موجود شده بود. جامعه و افکار عمومی، همچنین مقامات و نهادها و سایر مؤلفه‌های مهم، در روند طرح و اجرای سیاست خارجی در این دوره اهمیت کمی داشتند. به نظر روزنا، این از ویژگی‌های جوامع کم‌تر توسعه یافته است که هرچه به لحاظ دموکراتیک نقش نهادها و بروکراسی کم‌تر شود، به میزان شخصی‌گرایی قدرت و در نتیجه استبداد افزوده می شود. در دوره پهلوی دوم مهم‌ترین متغیر در روند طرح و اجرای سیاست خارجی متغیر نظام بین الملل، سپس شخصیت تصمیم‌گیرنده و در مراحل بعد نقش، حکومت و جامعه قرار داشتند.

به طور کلی می توان اذعان نمود که سیاست منطقه‌گرایی ایران در دوره پهلوی دوم تابعی از متغیر نظام بین الملل و شخصیت شاه بود. بار شدن این دو متغیر بر یکدیگر و هم‌افزایی صورت گرفته به وسیله این دو متغیر سبب شد تا سایر متغیرهایی که مورد اشاره روزنا قرار دارد، در سیاست خارجی و منطقه‌گرایی این دوره چندان قابل اعتناء و مهم نباشند. در واقع شخصی‌گرایی قدرت در داخل و بلوک‌بندی قدرت براساس نظام دو قطبی در سطح نظام بین الملل باعث شده بود که شاه شخصاً در جهت منافع ایالات متحده و بلوک غرب سیاست خارجی و منطقه‌گرایی ایران گام بردارد.

## ۶. تعارض منافع

موردی برای گزارش وجود ندارد.

## منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیمی فتاحی. تهران: نی.
- اسلامی، روح‌الله؛ اکبری، زهرا (۱۳۹۷). جایگاه اتحاد جماهیر شوروی در الگوهای سیاست خارجی ایران دوران پهلوی دوم ۱۳۳۲-۱۳۵۷. *تاریخ روابط خارجی*، ۱۹(۷۶)، ص ۹۶-۵۷.
- برژینسکی، زبیگنیو (۱۳۷۹). *قدرت و اصول*. ترجمه مرضیه ساقیان. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- پولاک، کنث (۱۳۸۶). *معمای ایران؛ تعارض در روابط ایران و آمریکا*. ترجمه مهرداد صمیمی. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- پهلوی، فرح (۱۳۸۷). *دختر یتیم*. به کوشش احمد پیرانی. تهران: به‌آفرین.
- جعفری، علی؛ یحیی‌آبادی، مرضیه (۱۳۹۱). بررسی پیمان بغداد: زمینه‌ها، آثار و نتایج آن در ایران. *پیام بهارستان*، ۱۷، ص ۱۹۹-۱۸۳.
- چمن‌کار، محمدجعفر (۱۳۸۹). مأموریت نظامی‌گری دولت پهلوی دوم و تأثیرات آن بر سیاست خارجی ایران. *پژوهش‌های تاریخی*، ۲(۴)، ص ۷۸-۵۳.
- چمن‌کار، محمدجعفر (۱۳۹۱). دیپلماسی خارجی نوین آمریکا و تأثیرات آن بر سیاست منطقه‌ای دولت پهلوی دوم ۱۳۴۸-۱۳۵۷. *تاریخ روابط خارجی*، ۱۳(۵۱)، ص ۵۶-۱۹.
- رحمانی، منصور؛ رسولی‌فر، مهسا (۱۳۹۵). شخصیت‌شناسی رهبران و جایگاه آن در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی. *سیاست خارجی*، ۳۰(۱)، ص ۳۹-۷.
- رسولی ثانی‌آبادی، الهام (۱۳۹۵). بررسی مقایسه‌ای دوران پهلوی دوم (۱۳۵۷-۱۳۴۲) و جمهوری اسلامی (۱۳۶۸-۱۳۵۸). *نقد کتاب الگوی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی. پژوهش‌نامه متون و برنامه‌های علوم انسانی*، ۱۶(۳)، ص ۹۶-۷۷.
- زونیس، ماروین (۱۳۷۰). *شکست شاهانه*. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.
- زونیس، ماروین (۱۳۸۷). *روانشناسی نخبگان سیاسی ایران*. ترجمه پرویز صالحی. تهران: چاپخش.
- سلیمی، حسین؛ موسوی‌نیا، سید رضا (۱۳۸۹). کاربست الگوی تصمیم‌گیری شناختی-عقلایی در فهم سیاست خارجی ایران: مطالعه موردی واگذاری بحرین و بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه ایرانی در دوره پهلوی ۱۹۷۱. *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۲۲، ص ۱۶۸-۱۳۴.
- شوکران، ویلیام (۱۳۶۹). *آخرین سفر شاه*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: ذهن آویز.
- طارمی، کامران (۱۳۷۹). تحلیلی بر سیاست‌های امنیت ملی ایران در قبال منطقه خاورمیانه در دوران حکومت محمدرضا پهلوی، ۱۹۷۹-۱۹۶۲. *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۴۹، ص ۱۵۸-۱۱۹.
- طاهری، سید مهدی (۱۳۸۹). روانشناسی سیاسی شخصیت محمدرضا شاه پهلوی با تکیه بر نظریه کاری هورنای. *جستارهای سیاسی معاصر*، ۱(۲)، ص ۸۵-۶۵.
- عاقلی، باقر (۱۳۹۰). *نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار*. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- عطایی، فرهاد؛ منصوری مقدم، جهانشیر (۱۳۸۷). سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحده آمریکا از منظر

- نظریه پیوستگی جیمز روزنا در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷. *دانش سیاسی*، ۴(۲)، ص ۱۵۶-۱۲۹.
- علم، اسدالله (۱۳۷۱). *گفتگوهای من و شاه (خاطرات محرمانه امیراسدالله علم)*. تهران: طرح نو، ج ۱.
- علی بابایی، غلامرضا (۱۳۷۵). *فرهنگ روابط بین‌الملل*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- فتح تبار فیروزجایی، محسن (۱۳۹۴). تحلیل سیاست خارجی پهلوی دوم در جدایی بحرین از ایران بر اساس مدل نظری جیمز روزنا. *مطالعات فرهنگی و سیاسی خلیج فارس*، ۲(۶)، ص ۷۳-۵۹.
- فراهانی، حسن (۱۳۸۴). *روانشناسی شخصیت محمدرضا شاه پهلوی*. در: مجموعه مقالات سقوط: بررسی و علل فروپاشی سلطنت پهلوی. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- فردوست، حسین (۱۳۹۵). *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*. تدوین توسط عبدالله شهبازی. تهران: اطلاعات، چاپ سی و سوم، ج ۱.
- کرونکر، گلنار (۱۳۹۰). جدایی بحرین از ایران؛ نفع ایران یا انگلیس؟. *مطالعات تاریخی*، ۸(۳۳)، ص ۲۳۶-۲۲۳.
- گل‌پرور، مجید؛ خراسانی اسمعیلی، پریسا (۱۳۹۵). بررسی مقایسه‌ای نقش سیاست دو ستونی آمریکا در سیاست خارجی ایران و عربستان در دوره پهلوی دوم. *مطالعات سیاسی*، ۹(۳)، ص ۱۸۱-۱۶۱.
- میرفندرسکی، احمد (۱۳۸۲). *در همسایگی خرس، دیپلماسی و سیاست خارجی ایران*. تهران: علم.
- میلائی، جمیل (۱۳۹۳). چرخش در سیاست خارجی ایران در دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (از موازنه منفی تا وابستگی). *سیاست*، ۱(۴)، ص ۸۶-۷۷.
- نبوی، سید عبدالامیر؛ رادفر، فیروزه (۱۳۹۳). تحلیل گفتمانی تأثیر فرهنگ سیاسی بر روابط خارجی ایران در دوره پهلوی دوم ۱۳۳۲-۱۳۴۲. *دانش سیاسی*، ۱۳(۱)، ص ۱۵۴-۱۳۵.
- والتز، کنت (۱۳۹۲). *نظریه سیاست بین‌الملل*. ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده و داریوش یوسفی. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- هادیان، سید کمال‌الدین (۱۳۷۶). *سیاست خارجی آمریکا و منافع ملی ایران*. تهران: هاد-فرس.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۸). *در حاشیه سیاست خارجی: از دوران نهضت ملی تا انقلاب*. تهران: گفتار.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۰). ارزیابی سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی دوم. *علوم سیاسی*، شماره ۱۶، ص ۳۲۳-۳۳۰.
- Bayar, T. (2019). Multiple Dualities: Seeking the Patterns in Iran's Foreign Policy. *All Azimuth*, 8(1), P.36-54.
- Deutschmann, M. (2015). *Iran and Russian Imperialism: The Ideal Anarchists, 1800-1914*. Routledge.
- Frankel, J. (1973). *Contemporary International Theory and Behavior of States*. London: Oxford University press.
- Mousavi, M.A. (2007). Dependent Authoritarian- Bureaucratic State: Modeling the Shah's Regim (1953-1979). *The Iranian Journal of International Affairs*. XIX (1), P.43-72
- Rosenau, J. (1971). *The Scientific Study of Foreign Policy*. New York: The Free Press.